

ورضا خواہد کہ پوشیدہ عیب کس شکم زنده و عیب حیوان نفس منجی ابی ذرقا قال قال رسول الله صلی الله علیہ
 من دعا جارا بالکفر او قال حد والله وليس كذلك الا عاده علیہ متفق علیہ
 در صحیح بخاری و صحیح مسلم از ابی ذر رضی الله تعالی عنہ روایت کہ رسول الله صلی الله علیہ وسلم فرمود کہ ہر
 دیکرے را نسبت بکفر کند یا عداوت و کفر گوید یا چنین باشد اگر آن قول برگزینہ بر جو کند و جامع الفتاویٰ گفتہ
 بینہ للعالم اذ فرغ الیہ ان کایا در تکفیر اہل الاسلام و مع انہ یقضہ باسلامہ تحت
 ظلال السیوف من اللقطۃ یعنی لائق است مر عالم را آنکہ اگر بردہ شود پیش او ذکر کے از مسلمین کہ در ان تھا
 کفر باشد در کافر قتل و جلدی بخند و با وجود آنکہ حکم کردہ میشود بہ اسلام کیکہ در سائیتیر اسلام آوردہ باشد
 وقال فی فصول العباد اذا کان فی مسئلۃ وجوب الکفر و وجوب احد الذین یمنع التکفیر فاعلی المقتضی ان
 یسئل الی وجوب منع التکفیر الحسن الظن بالاسلام در فصول عبادی گفتہ وقتیکہ باشد در مسئلہ چند وجوب کفر
 وجوب باشد کہ از کافر قتل یا سخت پس واجب است بر مقتی کہ میل کند بسوچہ کہ مانع باشد از تکفیر برای گمان نیک
 بسوچہ مسلم اکنون در تحقیق مسئلہ حل حرمت سرود و فرامی سرخ می رود آیات و احادیث در بارہ سرود متعارض
 قال الله تعالی من الناس من یشری لہو الحدیث لیضل عن سبیل الله بغير علم و یتخذ ہاھنوا
 اولئک لہم عذاب عظیم یعنی بعضی مردم کسانند کہ خرید میکنند سخن لہو یعنی آنچه از خدا باز میدارند کہ کہ در
 از را خدا بغیر علم و بکفر و اہل کفر کی باشد آنها را عذاب ہانت کنند این آیت تحریم سرود وارد شدہ حدیث
 ابی امامہ رضی الله تعالی عنہ ما دفع احد صوۃ بغناء لایعذب الله شیطانین علی منکیبہما یضربان
 باعقابہما علی صلاۃ حتی یمسک رواہ ابن ابی الدنیا فی ذم الملاہ
 والطبرانی فی الکبیر یعنی روایت کردہ بن ابی الدنیا و الطبرانی از ابی امامہ آنکہ ہمہ نمیکند کہ آواز خود را برود
 مگر سیرید الله تعالی و شیطان برود و دوش او و یتخذ پاشہ نام خود بر سینہ و تا کہ بازماند شیخ عبد الصم عراقی کہ تخریج
 احادیث احیاء العلوم کردہ بن حدیث الضعیف گفتہ حدیث عائشہ ان الله عز وجل حرم القینۃ و بیعہا
 و نعتہا و تسلیم ہا رواہ الطبرانی فی الاوسط طبرانی از حدیث عائشہ رضی الله عنہا روایت کردہ
 کہ الله تعالی غرض از حرام کردہ بہت زن مطربہ را و فروختن او و قیمت او و موختن او و بیعتی گفتہ این حدیث محفوظ

بخاری در حدیث ملاهی و اوتار و فرامیز حدیث ابی عامر روایت کرده عن ابی مالک الاشعری قال قال
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لیکن من یمن امتی اقوام یستحلون الخمر و الحمری و المعازف
و ان ابی مالک الاشعری مرویست که رسول فرمود صلی الله علیه و آله وسلم که خواهند بود از من قومها که حلال بخورند
گفت خمر را و حیر را یعنی پارچه ابریشمی معارف را یعنی آلات مطرب صورت این حدیث نزد بخاری صورت تعلیق
و برای همین ابن خرم از ضعیف گفته و ابو داود و اسماعیل این حدیث را متصل روایت کرده از حدیث ابی امامه که
ان الله عز وجل امرنی ان اصحی لزامی من الکبکارات یعنی البرابطون مع الیغاثه غرض اول فرموده است
مرکز و رسازم و ناچیزیم فرامیز و کبکارات را یعنی آلات مطربان حدیث قیس بن سعد بن عبادہ رضی الله عنهما
ان الله حرم علی الخمر و الکوبة و القیان و ابو داود از حدیث قیس بن سعد بن عبادہ رضی الله عنهما
روایت کند که فرمود رسول صلی الله علیه و آله وسلم که پروردگار من حرام کرد بر من خمر و کوبه یعنی سباب بازی
زنان مطربیه فی حدیث ابی امامه فاستحل لهم الخمر و خضر لهم لدخولهم فی حدیث ابی امامه مذکور کرده
تغذیه حلال و انشور خمر با وضو فیها عبد الرحمن عقی گفته اینهمه احادیث ضعیفند و ابو الشیم
من حدیث کمالی و سلا الاستماع الی اللاهی محصیه و ابوشیخ از حدیث کمالی رسول کریم صلی الله
و آله وسلم مرسل روایت میکنند که شنیدن ملاهی گناه است و ابی داود از ابن عمر روایت میکند که ابی شندیر روایت
فرمایند هر دو انگشت دستهای خود بر سر و گوش خود نهاد و این حدیث را ابو داود و مسند گفته و حدیث صحیح
باطل الاثنته تعلیمه بقوسه و تادیبه بفرسه ملاحظه مع لسانه رواه اصحاب لسان الکلام
عن عقبه بن عامر صاحب سنن ابی حنیفه بن عامر روایت کردند که رسول فرمود صلی الله علیه و آله
و آله وسلم بازی کردن مسلمان باطل یعنی حرام است اگر سه چیز یکی آموختن بجهان و آموختن اسب و ملاعبه کردن
بازن خود و حجابین قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الغناء ضیعت للنفاق فی القلب
کما یضیعت الماء الزرع رواه البیهقی فی شعب الایمان و شعب ایمان روایت کرده
از جابر رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود سرود و پیوند نفاق را در دل چنانچه میرواند و از حدیث
ابن ابی حدیث مذکور هر چه حدیث سرود و فرامیز را الت میکنند دیگر احادیث بر اباحت سرود و بعضی بر اباحت میرواند

یکے حدیث صحیحین از عائشہ رضی اللہ عنہا روایت قالت دخل علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ
 وسلم وعندی جارتان تغنیان بغناء بعثت لحدیث فی الصحیحین
 وفی روایۃ ان ابابکر دخل علیہا وعندها جارتان تدفغان
 وتغنیان والنبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مغش بشعبه ففرها ابوبکر
 فکشف النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عن وجهہ و قال دعھما انما
 قاتلایا عید رواہ مسلم از عائشہ رضی اللہ عنہا روایت کہ گفت دخل شد بر من سوال خدا صلی
 علیہ وآلہ وسلم در حالیکہ نزد من دو دختران بودند کہ سرود می کردند بسو و دعات و بعثت آن دو را بود کہ در جانا
 در جاعہ اوس خنجر کہ بعد از اسلام انصار نام یافتند جنگ بود این قدر حدیث صحیحین است و در حدیث صحیح
 است کہ ابوبکر داخل شد بر عائشہ و زود او و دختران بودند کہ دف می زدند و سرود می کردند و در حالیکہ بنی صلی اللہ علیہ
 وآلہ وسلم پاچه بر سر خود پوشیدہ و خنجر در دایہ او بود کہ این روز با ایام عید اند و در سبیل رشادند کہ بنی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 برداشت و فرمود بگزار اینهارا ای ابوبکر کہ این روز با ایام عید اند و در سبیل رشادند کہ بنی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 بگزار کہ داخل مدینہ شدہ و قبیلہ بنی نجار فرو آمدند دختران بنی نجار سرود می کردند و میگفتند شعر سخن چرا
 من بنی نجارہ و جبذا احمد من جبارہ یعنی ما دخترانیم از بنی نجار ای قوم چه خوب است کہ محمد صلی اللہ علیہ
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تہنیتی در دلائل النبوة آورده حدیث عائشہ رضی اللہ عنہا شعر خواندن آن و تشریف
 رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از غزوہ تبوک شعر طلع البدر علینا من ثنایات اللہ اثر وجب الشکر
 علینا ما دعی اللہ داعی یعنی طلوع کرد در برابر از ثنایات و اع کہ مکانیت مدینہ واجب شکر بر او و تشریف
 و عاقل پسند ز خدا و عاقل پسندگان نام غزل شعر خواندن آنها با دف زدن الحان کن دن گفته و تہنیتی کرد و ابوبکر
 نسبت و عن محمد بن حاطب قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فصل اکین
 الحلال والحرام الدف والصوت فی النکاح یعنی فرق در میان حلال و حرام است کہ دف بزند و آواز
 یعنی سرود بکشد در نکاح این حدیث را ترمذی ابن ماجہ و ابن سنی روایت کردند ترمذی حسن گفته و عن عائشہ
 رضی اللہ عنہا قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اعلنوا هذا النکاح واجعلوا

فی المساجد واضربوا علیها الذخوف یعنی عائشه روایت کرده اند از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که
 علانیة کنید این نکاح را و بکنید در مساجد و بریند برانها و فهم این حدیث را نزدی روایت کرده گفته که این حدیث
 غیب است **عن الربیع بنت معوذ** قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قد خل
 حلیلة بنی فنجلس علی فراشی فجعلت جوارات یضوین یدیهن فهن ویند بن من قتل من
 ابائهن یوم بلد و قالت احد لهن فینا بنی یعلم صافی خدا فقال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 علیه و آله وسلم عی هذا و قول بالکنت تقولین از ربیع بنت معوذ روایت گفتند از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 و اگر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم این خبر من شنید که بعد نکاح بخانه شوهر فرستاده شدم پیشش بر فرشتن من پس گشتند دختران که بریند
 بدخا و خود و مرثیه میگفتند کسان را که روزی در پدران ایشان شبیده شده بودند و یکی از آنها گفت که در میان ما
 پیغمبر است که میزد آنچه در دوا خواهر شد پس رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود بگزار این سخن را و بگو آنچه
 میگفتی **عن عائشة رضی الله عنها** قالت فأتت امرأة الرجل من انصار فقال نبی الله صلی الله علیه و آله وسلم
 و آله وسلم اما کان معکم لحو فان انصاریکم اللهم و آله البخاری در صحیح بخاری از عائشه روایت
 مرویت که فرستاده شدند عروس بسکرم و از انصار فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که ایان بود
 باشما ایو یعنی سرودین بدستیکه انصار را خوش آمدید ایو فی صحیح ابن حبان و عائشه کانت کما
 جارتی تص انصاری زوجها فقال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یا عائشة لا تعنین
 فان هذا لکی من الانصار یحبون العناء و عن ابن عباس نخعی و رواه ابن ماجة
 و در صحیح ابن حبان است که گفت عائشه رضی الله عنها که بود تو من دختر انصار نکاح کرده اید و ام او را پس فرمود
 صلی الله علیه و آله وسلم ای عائشه سرودن کنانی پس بدستیکه این قبیل انصار دوست میدارند سرودن و همچنین ابن
 و ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده و از عامر بن سعد مرویت که داخل شدم من قبر ضریح کعب بن
 انصاری در شب نکاح پس ناگاه دختران سرود میگرفتند پس گفت من از صحابیان حل صلی الله علیه و آله وسلم
 و اهل بدر چنین نزد شما کرده میشود پس گفت اگر خواستی نشین بدستیکه او را اگر خواهی پس بدستیکه خست داده
 است مادر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و او نیز نکاح روایت کرده این حدیث را نسائی و مرویت که عمر بن الخطاب

رضی الله عنه برای میرفت آواز فراموش شنید فرمود این چیست گفته که شادی و خندان است پس سکوت کرد
و منع نفرمود چون حل حرمت غنا لغرض متعارض آمده ابو حنیفه رحمه الله علیه فتوی بحر حرمت غنا داده صاحب
چنانچه قاعده اصول است که عند التعارض حرمت را بر اباح مقدم میدارند حتی که در ولیمه هم جایز داشته قال
الهدایة فی کتاب الکراهة من علی فیما یطعم فی حلالها و غنا فلا بأس ان یقصد
و یا کل قال ابو حنیفه ابتلیت بهذا مرة فصبرت قال صاحب الهدایة دلت المسئلة
على ان المذاهبی كلها حرام حتی الغناء لضرب القصب و لهذا قال ابو حنیفه
ابتلیت لان الاستیلاء بالجمیع یکون یعنی در دایره آمده است که هر که دعوت کرده شود بسو ولیمه یا طعام دیگر
پس یافت آنچه عیای سرود پس آن نیست که شنید و بخورد ابو حنیفه گفته که مبتلا شده بود من یکبار پس صبر
کردم صاحب هدایة گفته که این قول دلت کرده بر آنکه ملاهی هم حرام اند حتی که سرود بزورن قصب لهذا ابو حنیفه
گفته که مبتلا شدم چرا که ابتلا بحرام میباشد و شافعی رحمه الله علیه حدیث حرمت غنا را حمل میکند بر این بنا بر این بنا
در آن وقت فتنه باشد و آنچه بنا بر غرض صحیح باشد مثلا اعلان نکاح و مانند آنرا سباح میداند و انچه روایت در
کتاب خفیه هم است چنانچه در دایره کتاب الغصب گفته طبل الغزاة و الداف الذی یباح حراما به
فی العرس یعنی بآلاف من غیر خلاف یعنی قاره غازیان و دف که سباح است و اخفتن آن در شب
نکاح ضامن میشود تلف کننده آن من غیر خلاف امام حجة الاسلام امام محمد غزالی رحمه الله علیه در احیاء العلوم گفته که
حرمت غنا را که وارد اند محمول بر آنکه مراد شیطان از دل بر آرد از شهوت و عشق مجازی اما آنچه که مجتهدان
مجبور است یعنی عبادت و آنچه مراد شیطان از آرد نه محبت خدا و آردن آن فعل نه سماع است چنان سماع در وقت
سرود می آید پس اگر آن سرود سباح است آن سماع سباح است چنانچه در عقیده وقت نکاح و قدوم غائب طعام و ولیمه
و ولادت مولود و در عقبه و خسته و روز حفظ تمام القرآن و مانند آن و این قول را اکثر علما خفیه هم ضمیمه کرده اند فی
التحقیق و الکافی حرمت الغناء و غیرها مقید بالله فیما یکون لیس فی الغناء و فی العرس و فی الولیمه
و استعداد الفرات و القافله و الحصى و رقة قلوب عباد الله المرضیة بحمد الله
لا تكون حراما علی حدیث هب الخفیه یعنی در خزانة کافی روایت کرده که حرمت سرود و غیره مقید

و آنچه بغير ايم باشد بر سر خفته چنانچه وقت نماز و در ولید و تيار و نمازبان و قافله و برای رقت و لها و ننگان
 که خدا را زنده اراضی است این صوفیان حرام نیست و امام ابی حنیفه و فی الامتاع ان السماع یحصل به
 رقة القلب الحشوع و انارة شوق لقاء الله تعالى و الخوف من سخطه و عذابه و ما
 یفضی الی ذلك قی و اذا کان السماع لکلک فلیکن فیہ سبائة الاله و الهواء
 و در امتناع است که هر سرود که بشنیدن آن وقت قلب خشوع حاصل شود شوق قرب خدا تعالی و خوف از
 عذاب و غضب بسیار در چنین سرود عبادت است پس قیله که چنین سرود شنیده شود چگونه در احتمال ايم
 و هو ابا شد حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی رضی الله عنه که از اکابر علماء طایفه رئیس اولیاء الله اند و خود
 گفته السماع لیستحل لوجه من الله الکریم یعنی سرود شنیدن میگذرد رحمت از خدا س کریم و حضرت
 خواجه خواجه گان عالیشان خواجه بهار الدین نقشبند رضی الله عنه فرمود در سماع که نه انگار میکنم و نه این کار میکنم
 چون بنا بر طریقه ایشان کمال اتباع سنت است یقین است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه کرام
 سماع محمول نبود لهذا فرمود که نه این کار میکنم و چون حرمت سماع نزد ایشان ثابت نبود لهذا فرمود که نه انگار
 میکنم اگر حرام میباشند البته انکار میکردند و نهی از شما میکردند و چون تحقیق شنیدی پس آنچه شما گفته اند اثبات آن
 مطلق الغناء فعل حرام بجا است مطلق غنا چگونه حرام باشد بلکه بعضی افراد غنا آنست که رسول صلی الله
 علیه و آله و سلم از جایز داشته و باز نوشته اند که الغناء الذی بکلامهم یکره جاحداً و مستحله یعنی آنچه شما
 نوشته اند که با کلام ايم باشد حرام قطعی است منکر حرمت آن کافر بشود این قول هم بجا است در کجای ضربت فوف
 رسول کریم صلی الله علیه و آله و سلم امر فرموده و مالک از شرط صحت کج گفته و چون ضربت ف بر اے اعلان
 کج حلال یا مستحب باشد و بل و مبنوره و نقاره و غیره را از فوف چه تفاوت است بر اے ايم همه حرام است و
 بر اے خرمه صحیح همه حلال است اعلان کج از هر یک میشود فرق کردن در فوف غیر آن مرستی غیر معقول بر تقدیر
 تسلیم حرمت فرامیر حرمت قطعی گفتن چه معنی دارد دلیل قطعی نیست مگر آیه محکم یا حدیث متواتر یا اجماع است اگر با نظر
 حرام باشد حرمت آن از احادیث احادیث حاد و دلیل ظنی است از انکه او یثبت به کلام تعالی و حدیث
 سماع از احادیث ثابت است مالک قائل حرمت آن نیست مگر و میگوید شافعی شریح را بصلح میدانند مالک را که

زنت آن از حدیث ثابت است و بجز متروک التبیان نبض قرآن حکم است شافعی آنرا حلال میگوید و
 تاویل میکند و مسکرات سوا سے ترکہ قلیل باشد و مسکرتیہ در نزد امام عظیم حلال است حالانکہ رسول صلی اللہ
 وآلہ وسلم فرمود ہما اسکر کثیرہ قلیلہ حرام غرض کہ سئل فرامیرا کا فرقتن ہر گز از نیست و آنچه در جاو
 قدسی گفتہ ذکر اسلام عند ضرب المیز کفر مراد است کہ مطرب از ہدف ندو وقت دف زدن و
 طنبور نواختن بسم اللہ گوید کفر است ای ترک تعظیم اسم خدا نزد محبت نہ آنکہ شخصے دف میزند و شخصے دیگر مذکر
 خدا مشغول باشد و حق حق نیگوید اگر گفتہ شود کہ قول حضرت در حق اہل غنالاہ مباح حق است بیک نشان
 اہل آن نیستند و جب تکلف میکنند جواب آنکہ نباید گفت کہ هیچکس درین زمانہ از ان جماعہ آن را اہل نیست
 فرمود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لا یرال من اصعۃ اصة قائمۃ باہر اللہ لا یضہم من خذلہم ولا
 من خالفہم یعنی ہمیشہ خواہند بود از امت من عتقا قائم حکم حاضر نخواہد کرد و آنہا را کہے کہ اعراضشان
 بکند و نہ کہے کہ مخالفت شان کند و فرمود مثل امتہ مثل المطر لا یدری و لھا و اخھا یعنی مال
 است من مانند مال باران است دریافت نمیشود کہ اول آن بہرست یا آخر آن اگر اور اہل وجد بہرست
 قسم اندیجے اہل کمال اند کہ در دہائی بر باطن شان مے آید و آنہا را مے اختیار میسازد و این جماعت از بزم الہ
 اند اگر شان موجبے الی دین است در حدیث قدسی آمد من عادی فی فلیکبار زنی بالحق تہتفق
 علیہ یعنی در صحیحین است کہ حق تعالی سیر فرماید بر کہ دشمنی کند باولی من پسین رستی کہ بر آید بر اے جناب با من
 دوم آن کسان کہ سلع میکنند بر اے استغوا احوال شریفہ و متخو اسند کہ و اروات کسب نمایند جب سئل انہم
 محمود است سوم آن کسان اند کہ وجہ میکنند بر یا مردم آنہا را از اہل کمال اندہ الا انہا یسبح نیستند این جماعت
 فاسقان مبتدعان اند نماز یا خواندن شرک خفیست ہکذا قال لغزالی رحمہ اللہ التواجد بالکلف
 منہ ما ہو مذموم و هو الذی یقصد بہ الریاء و اطہار الاحوال لشریفۃ مع الافلاس
 عنہا و منہ ما ہو محمود و هو التوصل الی استدعاء کما لحوال لشریفۃ و اکنتا بہما
 استحصا لہما بحیلۃ فان للکسب عد خلا فی جملۃ کما لحوال و لذ لا کما لحوال لہ صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم لمن لم یحضہ البکا فی قراءۃ القرآن یتباکی و یتحازن فان ہذا الاحوال

قد يتكلف في صبا ديهما لتحقيق او احسنها امام غزالي گفته که و بعد کردن به تکلف دو قسم است یکی
 آنکه قصد کرده شود از آن نمود خود ظاهر کردن احوال بزرگ با وجود مغلسی از آن و این قبیح و مذموم است دیگر
 آنکه برائے درخواست کردن احوال بزرگ و کسب کردن آن بخیله اگر کسب کے دن را هم دخل است آورد
 احوال بر آجین امر فرمود رسول صلی الله علیه و آله وسلم هر کس را که وقت خواندن قرآن گریه نیاید باید که بر
 گریه کند و خود را غمگین سازد یعنی بملاحظه عذاب خدا پس بدین رستیکه احوال گاه به تکلف در ابتدا آورده میشود پس در آخر
 آن احوال مستحق میشود پس باید دانست که هرگز در سماع و وجد دیده شود انکار آن نباید کرد و موفقی نباید داشت
 حسن ظن و مسلمانان واجب است قال الله تعالی لو اذ سمعتموه ظفوا المومنین والمومنات
 بانفسهم خیر و قال الله تعالی ان بعض الظن اثم حق تعالی فرمود که چرا وقتیکه شنیده بودید
 آن قصه را گمان نیکوید یا مسلمانان نیک و فرمود که بعض گمان یعنی بدگمانی گناه است پس از بدگمانی در حق دیگر
 بدگمانی کننده خود فاسق میشود آن شخص دیگر فاسق باشد یا نباشد در قرآن قول معروف من آل فرعون مذکور شد
 حیث قال ان یاک کاذبا فعليه کذب و ان یاک صادقا لیهبکم بعض الذی یعد کم یعنی اگر انکس
 کاذب باشد پس برویت گناه دروغ گوئی اگر صادق باشد بر شما بعضی نیر و عده میکند بعد از شمس
 هرگز اجاسه پارسا بنی پارسا دان و نیک و دانکار و شیخ سعدی گوید قطعه مرایه را در دای روشن شهاب و داندر زر فرو
 بر روی آب یکم آنکه بر خویش خود بین مباش و دوم آنکه بر غیر بد بین مباش این هر دو کلام بنابر نصیحت است
 که نوشته شد شعر نصیحت گوش کن جانان که از جان دوست ترازنده جوانان دست بندیر اندازد نوشته بودند که
 انهم یعنی الصوفیه یقولون ان ذات الله تعالی هو الوجود المطلق لما خود کبر شئی و یقولون
 با حاطة بكل شئی برین قول طعن نمیشد و گفتند هی المخالف لعقائد اهل الحق ان الله تعالی لا یحل
 فی غیره و لا یتحد بغيره و کیف یتصور ان الكل واحد یعنی صوفیان میگویند که ذات الله تعالی وجود مطلق
 که در آن هیچ شرط مخلوط نیست و میگویند که محیط است جمیع اشیا را و این قول مخالف عقائد اهل حق را که اهل حق
 میگویند حقا حلول نمیکند و غیر خود و متحد نمیشود با غیر خود و چگونه متصور باشند که همه را خدا گفته شود جواب جانان
 را در صوفیان از وجود معنی مصدری نیست که آن در خارج موجود نیست و از معنولات تا میسر است بلکه از وجود و بالذات

است و چون حق تعالی در وجود توابع و وجود محتاج بغیر نیست بلکه ذات و تعالی تخاصی وجود او میکنند و
 ذات واجب است اوست خود تخاصی وجود ممکنات میکنند و بعضی مصدری که از ممکن نترخ میشود و مقتضای
 ذات ممکن نیست و نه مقتضای امر نیست که باو می مضاعف شده بلکه با به الموجودیه ممکن تعلقی اراده الهی است
 بوجود او و اراده الهی صفته است از صفات او و تعالی تعلقی آن اراده مقتضای ذات حق است تعالی چیزی را
 در میان نیست پس با به الموجودیه ممکنات نیست مگر ذات حق تعالی پس ذات حق را وجود گفتن بمعنی به الموجود
 پس حق و صواب است و احاطه اوجیم اشیا را که از قرآن ثابت است باین معنی باید گفت که با به الموجودیه
 جمیع اشیا را و تعالی و او را وجود مطلق لا بشرطی از ان گفته میشود که ذات او چنانچه مقتضی وجود خود است
 همچنین مقتضی وجود سایر صفات کمال خود است از جمیع و حیات و تصرف و علم و قدرت و ارادت و کلام لهذا
 قدرت و تعالی را واجب بالذات میگویند و صفات را که نامذبر ذات اند نزد اهل اسلام واجب بالغیر
 میگویند پس و تعالی لا بشرطیست من الصفات المطلقة عن القیود و الاعتبارات و الحجب و الیه
 یعنی ذات و تعالی سبب ملاحظه صفات و مطلق از قیود اعتبارات واجب لذات است با به الموجودیه صفات
 جمیع کائنات است از بی حلول با اتحاد یا ممکنات فهمیدن خالی از حاققت نیست شفعه از فقیر سوال کرد که مقتضای
 صین ممکنات است یا غیر آن فقیر جواب می گفت که هیچ کس خدا را صین ممکنات نگفته است و آنچه از کلام حق
 وجود به این معنی اشهام میکند از آن فحی است مگر کلام شان را شیخ الکبر رضی الله عنه که بانی نبانی وحدت
 وجود است میگوید که العالم ما شتمت الیه الوجود یعنی عالم را وجود نیست مگر در مرتبه و هم و خیال لیکن هست
 متقن بالقان الهی انعدم اعتبار غیر آن بنا قطع نمیشود و در خارج موجود نیست مگر جز ذات پاک لا موجود لا
 شاهد باین معنیست نه باین معنی که زید و عمرو و هر چه هست خداست باینکه از هر که طبعی است لغو باشد نه از هر
 که متکلس الوجود است چنانکه عین موجود الوجود گفته شود مگر بالمجاز که این هم از انجاشی است و چون حق تعالی
 سیرق باید محض اقرب الیه صمد که اگر این قرب همچون است در فهمیدن آید مگر اینقدر می آید که در مرتبه
 عدم زید زید گفتن صادق نیست که محال است و وجود موجود بشرطیست پس تا که مخلوق را با خالق نسبت به هم
 حل و لوی هم صحیح نباشد اول نسبت با خالق هم رسد آنرا نیدر ازید گفتن صادق آید پس نسبت به خالق

بازات زید اقرب است این قدر توان فهمید و گرنه معنی قرب که از تشابهات است گوید فهمید نباید ایمان بد
 باید آورد قال الله تعالی والراسخون فی العلم یقولون اھلکے چون اعتقاد کردیم کہ ذات حق تعالی
 از ذات ممکن قریب ترست و بدیہی است کہ هیچ ممکن بخار ذات خود نیست پس چیزے کہ از ذات او ہم باوے
 قریب تر باشد باوے بخار نیز توان گفت اگر کہے گوید کہ درین صورت ارتقاع نقضین لازم مے آید کہ عینیت
 و غیریت ہر دو را نفی کردی کہ در میان عینیت و غیریت تقابل ایجاب و سلب نیست بلکہ تقابل تضاد است
 الا نشان بتغایران کہ معلوم و مفہوم ہر خاص و عام است و بدیہی مے نماید در معلومات عقلاست کہ ہر دو
 در ذہن عقلا مے آید عقلا بران حکم سیکت بغیرت یکدیگر را و نسبتہ کہ بین الخالق و المخلوق است و ہن
 و ماہیت و جہی ہر دو کہے نیست پس آن حکم بران نتوان کرد کہ عالم عین حق است نہ غیر آن این بیان معنی این
 کہ شعری و صفات الہی لا عین و لا غیر میگوید کہ مطلق اشعری آنست کہ جزئی و لاواریم ماہیت شے را لا عین و لا
 نام نہادہ یعنی قول اشعری و دیگرہ تشکیل کہ صفات از انکہ بر ذات میگوید یکو است لیکن چون از انکہ گفتن
 احتمال انفکاک بخاطر میگذرد لہذا اشعری از ان محاشی کردہ لا عین و لا غیر میگوید فقط

اعلان

بفضلہ اس طبع مجتہبی دہلی میں ہر قسم کی کتابیں اور قرآن شریف حائل مسادہ مترجم اور
 کتب بینات عربی - فارسی - اردو و کتب مصنفہ مولانا شیخ عبدالحق محدث دہلوی
 و حضرت قاضی ثناء اللہ دہلوی و مولانا شاہ عبد الغفریز محدث دہلوی و دیگر علماء و ائدار
 و پیران کامگار و کتب مطبوعہ ہر بلا و دوا مصار و کتب جملہ علوم و فنون
 فروخت کے لیے موجود ہیں - شائقین طبع ہذا سے
 طلب فرمائیں -

محمد عبدالحق دہلی

3966

